

خاستگاه سلفی گری تکفیری

خاستگاه سلفی گری تکفیری

در میان مذاهب اسلامی تکفیری که به مباح شدن خون و مال و نوامیس مسلمانان منجر می شد تنها از سه گروه اتفاق می افتاد. دو گروه از این سه گروه یعنی خوارج و برهاریان به تاریخ پیوستند و امروزه فقط سلفیان تکفیری باقی مانده اند. این گروه هر دیدگاهی را که با عقاید آن ها ن سازد محکوم به کفر می کند. اندیشه ی تکفیری در چند قرن گذشته، ریشه در دیدگاه های ابن تیمیه دارد و وهابیت و دیگر گروه های تکفیری، دیدگاه تکفیری خود را از ابن تیمیه گرفته اند. در این فصل، دیدگاه ابن تیمیه درباره ی تکفیر بررسی خواهد شد.

1. مقدمه

همان گونه که گفته شد، هر چند در میان مذاهب اسلامی تکفیر به چشم می خورد، اما تکفیری که به اباحه ی خون، مال و نوامیس مسلمانان بینجامد، تنها در سه گروه خوارج، برهاریان و وهابیان وجود دارد. دو گروه خوارج [1] و برهاریان [2]، به تاریخ پیوستند و از دیدگاه های تند و افراطی آنان، جز در منابع تاریخی چیزی باقی نماند و امروز تنها سلفیان تکفیری نمایندگان این دو گروه را بر عهده دارند. در میان گونه های سلفی گری، سلفی گری تکفیری، رسماً به تکفیر مسلمانان می پردازد، پی آن که به متعلقات ایمان و کفرتوجهی کند. در اندیشه ی سلفی گری تکفیری هر دیدگاهی که با عقاید آن ها ن سازد، محکوم به کفر و ارتداد است. در این فصل، با توجه به آن که سلفی گری تکفیری، میراث اندیشه ی ابن تیمیه است، دیدگاه وی درباره ی تکفیر بررسی خواهد شد.

البته هر چند ابن تیمیه نظریه پرداز پروژه ی تکفیر در جهان اسلام است، اما در روزگار او، دیدگاه تکفیری وی از مرز نظریه پیش تر نرفت و درحوزه ی عمل به اباحه ی خون و مال مسلمانان نینجامید. چه بسا خود ابن تیمیه نیز درحوزه ی عملی، در این خصوص با احتیاط عمل می کرد. او اگر می دانست گروه هایی همانند وهابیت با (ص 296)

تکیه بر دیدگاه های وی، خون و اموال هزاران مسلمان را بر باد خواهند داد، شاید نظریات خود را به گونه ای دیگر ارائه می کرد.

2. ابن تیمیه، بنیان گذار سلفی گری تکفیری [3]

در حوزه ی نظری، اندیشه ی تکفیری در چند قرن گذشته، ریشه در دیدگاه های ابن تیمیه دارد و وهابیت و دیگر گروه های تکفیری، دیدگاه تکفیری خود را از ابن تیمیه گرفته اند. از این رو، برای فهم دیدگاه تکفیری وهابیان، باید ابن تیمیه را نقطه ی عزیمت قرارداد.

3. ابن تیمیه و تکفیر

دیدگاه ابن تیمیه درباره ی تکفیر نیز همانند سایر اندیشه های وی، لبالب از تعارض و تضاد است؛ بدین معنی که با مراجعه به برخی از آثار ابن تیمیه، وی را شخصیتی ضد تکفیر می یابیم؛ اما او در برخی دیگر از آثارش، چنان تیغ تکفیر را بر فرق جامعه ی اسلامی فرود می آورد که انسان شگفت زده می شود و در جمع آرای تکفیری وضد تکفیری وی می ماند.

4. ابن تیمیه و اندیشه ی ضد تکفیری

ابن تیمیه در برخی از کتاب های خود، از جمله « مجموع الفتاوی »، به تفصیل درباره ی اقسام تکفیر، شرایط تکفیر و حرمت تکفیر سخن گفته است. با نگاهی به این بخش از سخنان ابن تیمیه، وی را می توان چهره ای ضد تکفیری قلمداد کرد. ابن تیمیه ابتدا تکفیر را به دو بخش « مطلق » و « معین » تقسیم می کند. « تکفیر مطلق »، در مورد کلام، فعل یا (ص 297) اعتقادی است که با مبانی اسلام در تضاد و تناقض است؛ هم چنین به صورت مطلق به کسی که چنین دیدگاهی داشته باشد ف کافر اطلاق می شود؛ اما فرد خاصی مورد نظر نیست. « تکفیر معین »، حکم به تکفیر شخص معین و خاصی است که عملی را در تضاد با اصول و مبانی اسلام انجام داده است و به سبب وجود شروط تکفیر در وی و نبودن مانع، کافر خوانده می شود:

« ولا یجرمنکم شئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله إن الله خیر بما تعملون »؛ (مائده /8)

« و البته عداوت گروهی نباید شما را بر آن ارد که از راه عدل بیرون روید. عدالت کنید که به تقوا نزدیک تر [از هر عمل] است؛ و از خدا بترسید، که البته خدا به هر چه می کنید، آگاه است. » به گفته ی ابن تیمیه، باید میان تکفیر مطلق و معین تفاوت قائل شد؛ یعنی چیزی نیست که هر کس فعلی را که منطبق با کفر بود انجام داد، کافر است:

« هر فردی که در مسأله ای از امور اعتقادی مخالفت کرد، به معنی هلاک وی نیست. گاهی شخص مخالف، مجتهدی است که در اجتهاد خود خطا کرده است و خداوند وی را می بخشد؛ و گاهی درباره ی موضوع، آگاهی و علم کافی ندارد و به همین سبب، حجت بر وی تمام نشده است؛ و گاهی حسناتی که دارد، سیئات وی را پوشش می دهد. .. » [4]

ابن تیمیه در تبیین تفاوت میان تکفیر مطلق و معین می گوید:

« آن چه بزرگان سلف گفته اند که اگر کسی فلان چیز را بگوید، حکمش فلان است، ناظر به تکفیر مطلق است و صحیح است؛ اما باید میان تکفیر مطلق و معین تفاوت (ص 298) گذاشت. و این نخستین مسأله ی بزرگی است که میان امت موجب نزاع شده است و آن، مسأله ی وعید [5] است.

آیات وعید در قرآن مجید، به صورت مطلق بیان شده است؛ مانند این آیه:

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا »؛ [6]

و هم چنین گزاره هایی مانند: کسی که چنین کند، چنان خواهد شد. تمامی این موارد، امور مطلق و عام هستند و این همانند گفته ی سلف است که کسی که چنین بگوید چنان است. اما گاهی وعید به واسطه ی توبه، حسنات، مصائبی که جبران کننده ی گناه است و یا شفاعت مقبول نسبت به فرد معین، منتفی می شود.

تکفیر نیز مانند وعید است. هر چند تکفیر تکذیب گفته ی پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) است، اما گاهی فرد، تازه مسلمان است و یا در سرزمین دوری زندگی کرده و از معارف دینی بی خبر است. چنین فردی، از روی لجاجت کفر نمی ورزد تا حجتی برای تکفیر وی باشد. گاهی فرد، آیات و روایات مربوطه را شنیده است و یا شنیده، اما نزد او ثابت نشده است، و یا دارای معارضی بوده که موجب تأویل نص شده است؛ چنین فردی، هر چند خطاکار است، اما مستوجب تکفیر نیست.

و من دائم به یاد حدیثی می افتم که در صحیح مسلم و بخاری درباره ی مردی نقل شده است که گفت:

« هنگامی که من مردم، بدنم را بسوزانید؛ خاکسترش را بکوبید؛ سپس در دریا بر باد دهید. به خدا قسم، اگر خدا توانست مرا به شکل اول درآورد، چنان عذاب کند که تاکنون کسی را عذاب نکرده باشد. » با وی چنان کردند. سپس خداوند به زمین گفت: (ص 299) « آن چه را گرفته ای باز گردان »؛ و مرد به شکل اولیه برگردانده شد. خداوند به او گفت: « چرا چنین دعایی کردی؟ » مرد گفت: « خدایا! به خاطر ترس از تو بود. » خداوند نیز او را بخشید. [7] این مرد به قدرت خدا و این که در صورت خاکستر شدن بازگردانده خواهد شد، شک کرد؛ بلکه اعتقاد داشت که دوباره زنده نمی شود. چنین اعتقادی در اندیشه ی تمامی مسلمانان کفر است؛ اما وی فردی جاهل بود که چنین چیزی را نمی دانست و مؤمن بود و می ترسید که خداوند عقوبتش کند. به همین دلیل، خداوند وی را بخشود. پس کسی که اهل اجتهاد باشد و تأویل کند، و مقید باشد که از پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) پی روی نماید، به طریقی اولی استحقاق بیش تری برای بخشش دارد. [8]

ابن تیمیه در جایی دیگر بیان می دارد که حتی برخی از دیدگاه های جهمیه - که از نظر وی، به صورت مطلق کفر است - مانند اعتقاد به خلق قرآن، انکار رؤیت خدا و انکار حضور خداوند بر عرش، موجب نمی شود که معتقد به این امور نیز کافر باشد؛ مگر آن که حجت بر تکفیر وی تمام باشد. [9] او هم چنین عقاید باطنیه را کفر می داند، اما حکم به تکفیر افراد باطنی را مشروط به ثبوت شروط تکفیر و از میان رفتن موانع تکفیر درباره ی آنان می داند. [10] وی سپس نمونه هایی در تأیید این نظریه را از بزرگان سلف، به ویژه احمد بن حنبل ذکر می کند. به گفته ی او، هر چند احمد بن حنبل به دلیل عدم اعتقاد به خلق قرآن، سال ها توسط معتزله، جهمیه و... به زندان افتاد و شلاق خورد و گاهی هم تکفیر شد، (ص 300) اما وی آنان را به گونه ی معین تکفیر نکرد؛ هر چند به کفر جهمیه به صورت مطلق اعتقاد داشت. بنابراین با کسانی که او را به زندان انداختند، کتکش زدند و تکفیرش کردند، مانند مسلمانان برخورد می کرد. [11] به گفته ی ابن تیمیه، احمد بن حنبل در نماز، حتی به بزرگان جهمیه اقتدا می کرد. [12]

ابن تیمیه پس از آن، در بیان تفاوت میان تکفیر مطلق و معین می گوید: « و از آن چه آمد، مشخص شد که هر کس به خداوند اقرار کند، دارای ایمان است و اگر به دلیل نرسیدن اخبار به وی، حجت بر وی تمام نشد، نباید به سبب عدم قبول، وی را کافر نامید. با توجه به این اصل، معلوم شد که عامه ی اهل نماز، به خدا و پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) ایمان دارند، هر چند در ویژگی های معبود و صفات خدا، دارای اختلافاتی هستند. البته کسی که منافق است و تنها به زبان اظهار اسلام می کند و در دل به پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) کفر می ورزد، مؤمن نیست و هر کس که اظهار اسلام کند و منافق نباشد، مؤمن است و به اندازه ی ظرفیت خودش ایمان دارد. چنین فردی اهل جهنم نیست؛ هر چند در قلبش تنها به اندازه ی مثقال ذره ای از ایمان باشد. تمامی افراد متنازع در صفات و قدر و... با وجود اختلافات اعتقادی، در ایمان مشترکند. اگر تنها کسی وارد بهشت شود که همانند پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) خدا را بشناسد، امت پیامبر (صلی اله علیه و آله) هرگز وارد بهشت نمی شدند. همه ی آن ها و یا بیش تر آن ها، به اندازه ی پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) قدرت درک خداوند را ندارند. بنابراین، امت پیامبر (ص 301) گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) 9 وارد بهشت می شوند؛ اما جایگاه آنان در بهشت با توجه به درجه ی ایمان و معرفتشان مشخص می شود. [13] ابن تیمیه در جایی دیگر، تکفیر افراد معین را - هر چند دیدگاه های بدعت آمیز داشته باشند - جایز نمی شمارد و فتوا می دهد که هیچ کس نمی تواند احدی از مسلمانان را تکفیر کند، هر چند خطاکار باشند، تا وقتی که حقیقت برای آن

ها تبیین شود و شبهه زدوده گردد. [14]

ابن تیمیه بخش دیگری از دیدگاه خود را به شرایط و موانع تکفیر اختصاص داده است. وی در شرایط تکفیر فرد یا گروه معین، دو اصل را بیان می کند: نخست، فرد از گفته یا عمل خود قصد کفر کرده باشد؛ بدین معنی که به مفهوم کفری دیدگاه خود معتقد باشد؛ اما چنان چه وی معتقد است که دیدگاهش حاوی معنی کفر نیست، در رمی وی به کفر، اشکال است. [15] به گفته ی او، اگر لازمه ی سخنی کفر باشد، چنان چه فرد به آن لازم معتقد نباشد، نمی توان او را تکفیر کرد؛ هم چنین اگر سخنی دارای وجوه مختلفی است که برخی از آن ها کفر است و برخی دیگر کفر نیست، باید حتماً قصد معین از تکلم به آن سخن مشخص شود که آیا معانی کفر آمیز را ارائه کرده است یا معانی غیر کفر آمیز». [16] دوم، از نظر علمی، حجت بر وی تمام باشد. به گفته ی او « حکم وعید به کفر، در حق فرد معین ثابت نمی شود، تا هنگامی که حجت خدا که توسط پیامبران نازل شده (ص 302) است، بر فرد تمام شود؛ چنان که خداوند می فرماید: « وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ». [17][18] ابن تیمیه موانعی را نیز برای تکفیر ذکر می کند که در صرت وجود این موانع نمی توان فردی را کافر شمرد. از نظر او، موانع تکفیر معین در چهار مورد خلاصه می شود: جهل، خطا، ناتوانی و اجبار. به اعتقاد وی، هر یک از این موانع می تواند مانع تکفیر یا افراد معین شود. [19]

5. ابن تیمیه و تکفیر مسلمانان

اگر فتاوا و دیدگاه های تکفیری ابن تیمیه در خصوص مذاهب اسلامی و شخصیت های بزرگ اسلام، اعم از شیعه و سنی نبود، با توجه به آن چه گفته شد، نام ابن تیمیه در ردیف شخصیت های معتدل و تقریبی جهان اسلام رقم می خورد؛ اما متأسفانه با نگاهی به کارنامه ی او در تقابل با مذاهب و شخصیت های بزرگ اسلامی، چنین تصویری از میان می رود.

البته وجود رویکردهای دوگانه در اندیشه ی ابن تیمیه، بی سابقه نیست و دیدگاه های ضد و نقیض در اندیشه ی وی بسیار دیده می شود. او گاه به شدت با عقل گرایی مخالفت کرده، عقل را بت معرفی می کند، و گاه چنان خود در مباحث عقلی وارد می شود که گویی تنها عقل را منبع مشروعیت می شناسد؛ با فلسفه و منطق به شدت به مبارزه

(ص 303) برمی خیزد، اما در استدلال های خود، به مناسبت های گوناگون، از انگاره های منطقی و فلسفی بهره می گیرد. [20] در مسأله ی تکفیر نیز چنین وضعیتی به خوبی دیده می شود. وی هنگامی که به صورت کلی به تبیین موضوع تکفیر می پردازد، دیدگاهی نسبتاً معتدل ارائه می کند؛ اما برخلاف گفته های خود، در مواضع دیگر، رویکردی کاملاً تکفیری در پیش گرفته است. اظهار نظرها و برخوردهای تند و تعصب آمیز وی با دیگر شخصیت های اسلامی، برای کسی که با دیدگاه های وی در حوزه ی تکفیر آشنا باشد، بسیار شگفت انگیز و تعجب برانگیز است. در مجموع، یکی از عواملی که سبب شده است او در میان مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت، منزوی و مطرود شود، همین دیدگاه های تکفیری اوست. [21]

البته ابن تیمیه از تقسیم تکفیر به مطلق و معین، برای تکفیر مسلمانان بهره برده است. او با این تقسیم، راه تکفیر مذاهب و فرق اسلامی را بر خود هموار کرده است و با این ادعا که تکفیر مطلق به معنی تکفیر افراد و اشخاص متدین به یک مذهب یا فرقه نیست، ابتدا زمینه های تکفیر فرق و مذاهب را فراهم می کند؛ سپس با تکیه بر تکفیر مطلق و تطبیق آن بر پیروان آن مذهب، تیغ تکفیر را بر پیکر آنان فرود می آورد.

از سوی دیگر، از نظر منطقی، هنگامی که مذهب یا فرقه ای تکفیر شد، افراد منتسب به آن نیز کافر قلمداد می شوند. چنان که وقتی گفته می شود « فلانی اشعری مذهب یا پیرو مذهب

شیعه است»، و مذهب اشعری یا شیعه نیز تکفیر شود، تکفیر شامل آن شخص نیز می گردد. جدای از این، ابن تیمیه بدون توجه به متعلقات ایمان و کفر، هم به صورت مطلق و هم به صورت معین، به تکفیر مذاهب و رهبران بزرگ مذاهب اسلامی پرداخته است. (ص 304) وی درباره ی مکتب معتزله و اشاعره معتقد است: معتزله مخانیث [22] جهمیه اند و آنان نزدیک ترین افراد به فیلسوفان صابثی مذهب روم هستند. [23] وی هم چنین هر کسی را که در مسأله ی صفات، دیدگاهی همانند آنان دارد، در ردیف آنان می شمارد [24]. وی اشعریه را نیز مخانیث معتزله شمرده است؛ [25] سپس درباره ی همه آن ها می گوید:

« تمامی آن ها گمراه و تکذیب کنندگان پیامبران اند و کسی که خداوند به او معرفت دین را عطا کرده و چشم بینایی داشته باشد و خاستگاه واقعی این افراد را بشناسد، قطعاً خواهد دانست که آن ها در اسماء و آیات خدا ملحد شده اند و پیامبران قرآن و رسالت پیامبران را تکذیب می کنند. به همین علت می گویند که بدعت، مشتق از کفر است؛ و می گویند: منزله مخانیث فیلسوفان، و اشعریه مخانیث معتزله اند. یحیی بن عمار نیز می گفت: معتزله، جهمیه ی مرد، و اشعریه، جهمیه ی زن هستند». [26]

هنگامی که ابن تیمیه از الفاظی همانند « همه کس » و یا « تمامی آن ها » استفاده می کند، آیا شامل فرد فرد و یا دست کم اکثریت اشاعره و معتزله نمی شود؟! ابن تیمیه، هم چنین سمّاً به تکفیر فیلسوفان می پردازد. وی پس از تقسیم فیلسوفان به سه گروه « دهریون»، « طبیعیون» و « الهیون» [27]، گروه آخر - الهیون - را نیز در ردیف (ص 305)

کفار می داند و آموزه های آنان را سرشار از کفریات می شمارد. وی افرادی مانند ابن سینا، فارابی، ابن سبعین و خواجه نصیر را در ردیف این گروه قرار می دهد و وجود قتل امثال آنان را به اتفاق تمامی اهل ایمان دعا می کند. [28] به گفته ی او:

« سپس فلاسفه و باطنیه کافرند و کفر آنان در نزد مسلمانان ظاهر، و نزد کسی که علم و ایمان داشته باشد، ثابت است. .. ». [29]

وی در جای دیگر، کفر آنان را از یهود و نصاری بیش تر می داند و معتقد است که اگر اینان ادعای اسلام هم می کنند، در واقع منافق اند. [30]

ابن تیمیه متصوفان و عارفان را که اکثریت اهل سنت را تشکیل می دهند، اولیای شیطان می خواند [31] و رهبران آنان را مانند محی الدین عربی، ابن سبعین، تلمسانی، ابن فارض و صدرالدین قونوی را به سبب اعتقاد به وحدت وجود، کافر و ملحد معرفی می کند. [32] به عقیده ی وی چنین افرادی باید توبه داده شوند و اگر چنین نکردند، باید گردن زده شوند. [33]

ابن تیمیه، هم چنین شیعه را تکفیر می کند. وی شیعه را کلید باب شرک می شمارد و اندیشه آن را خاستگاه ملحدان و زنادقه که هدف آن ها افساد دین است، می شمارد. [34] (ص 306) وی برای توجیه نظر خود، تهمت ها و افتراءاتی را به شیعه نسبت می دهد که واقعیت ندارند؛ مانند این که شیعه، عامه ی مهاجرین و انصار را تکفیر می کند؛ در حالی که چنین نیست و بسیاری از مهاجرین و انصار، نزد شیعه بسیار عظمت دارند. وی هم چنین ادعا می کند که شیعه خون مخالفان خود را حلال می داند؛ ذبیحه ی آنان را حرام می شمارد؛ مایعات و روغنی که اهل سنت به آن ها دست بزنند، نزد شیعه نجس است؛ [35] و. [36]

وی هم چنین شیعه را به سبب اعتقاد به مسائلی مانند زیارت قبور و ساخت بنا بر روی آن ها کافر می شمارد؛ [37] در حالی که چنین اموری، تنها در معتقدات شیعه وجود ندارد؛ بلکه جزء اعتقادات همه ی مسلمانان، به جز سلفیان وهابی است. [38] ابن تیمیه، سپس در تقسیم شیعیان می گوید: « شیعیانی که به الوهیت حضرت علی (علیه السلام) اعتقاد دارند و یا

معتقدند که حضرت جبرئیل خیانت کرد و به جای آن که وحی را برای علی (علیه السلام) بیاورد، برای پیامبر (صلی اله علیه و آله) آورد و علی (علیه السلام) پیامبر است، در کفر این گروه شکی نیست. .. هم چنین کسانی که معتقدند که عامه ی صحابه فاسق بوده اند، نیز شکی در کفر آن ها وجود ندارد». [39] (ص 307) اما ابن تیمیه که شاگردان وهابی وی، وی را دانشمندی فرهیخته می دانند، آیا نمی دانست شیعیان اثنی عشری هیچ یک از این امور را قبول ندارند و خود بر این عقیده اند که اگر کسی قائل به الوهیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و یا نبوت او باشد، کافر است؟

ابن تیمیه منهای السنه را در تقابل اثر گران سنگ علامه ابن مطهر حلی نوشت. ابن مطهر حلی عقاید امامیه را در این کتاب به صورت خلاصه بیان کرده است. در کدام فراز کتاب عقیده ای مبنی بر الوهیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و یا غلو در حق ایشان و یا نبوت او آمده است که ابن تیمیه به دور از ادب و نزاکت به علامه ابن مطهر حلی، ابن منجس اطلاق می کند؟! [40]

به نظر می رسد ابن تیمیه از آن جا که با توجه به مفهوم کفر، مستمسکی برای تکفیر شیعه اثنی عشری نداشته است و هیچ یک از متعلقات کفر را در عقاید شیعه نیافته است، به افتراءات و تهمت های بی اساس و بیهوده متوسل شده است.

در مجموع همان گونه که گفته شد، کلیات نظریه ابن تیمیه هرگز با مصادیق همخوان نیست. اگر نمونه های این تکفیر را کنار جملاتی که در نکوهش تکفیر اهل قبله و اهل نماز از ابن تیمیه ذکر شد، قرار دهیم، با تضادی بنیادین روبرو می شویم. در حالی که مبنای وی عرصه را بر تکفیر مسلمین تنگ می کند. دیدگاه های او نسبت به افراد، مذاهب و فرقه های اسلامی، کاملاً رنگ و بوی تکفیر دارد.

اما علی رغم دیدگاه های افراطی ابن تیمیه نسبت به مسأله تکفیر عامه مسلمانان، و وجود برخی فتاوا نسبت به قتل مسلمانان، در عصر ابن تیمیه، فتاوی او مستمسک قتل (ص 308) و غارت مسلمانان قرار نگرفت و صرفاً اندیشه تکفیری ابن تیمیه در حوزه نظری، مذاهب اسلامی و هم چنین پیروان آن ها را به چالش کشید و همین عامل نیز سبب شد که تمامی مذاهب اسلامی اهل سنت علیه او اقامه دعوا کرده و وی سالیان متمادی از عمر خود را در زندان بگذراند.

آن چه نباید در مورد ابن تیمیه فراموش شود، این واقعیت است که کسانی که ابن تیمیه را محکوم به زندان کردند و حکم به تبعید او دادند، شیعه نبوده اند، بلکه همه از فرقه های اهل سنت اعم از حنبلی بوده اند و این نظریه که ابن تیمیه تنها با شیعیان سر جنگ داشته است و با سایر مسلمانان مشکلی نداشته است، کاملاً بی اساس است. به عبارت دیگر سلفیان که خود مخالفان اصلی تقیه هستند و آن را نفاق می شمارند، خود بیش از سایرین گفتار تقیه شده اند و نسبت به تکفیر های ابن تیمیه در مورد بزرگان مذاهب اسلامی و هم چنین مذاهب اسلامی، لب فرو بسته و گاه نیز آن را انکار می کنند.

اندیشه تکفیری ابن تیمیه هر چند صرفاً در حوزه نظر ارائه شد، اما پس از وی دوام نیاورد و از میان رفت، اما در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب، بی توجه به میانی نظری ابن تیمیه در حوزه تکفیر، با تکیه بر دیدگاه های تکفیری وی، خون و مال مسلمانان را مباح شمرد و جنایت های بسیاری در چند قرن گذشته بر اساس دیدگاه محمد بن عبدالوهاب و اتباع وی در جهان اسلام، شکل گرفته است.

اما همان گونه که بارها گفته شد، اندیشه تکفیری ابن تیمیه پس از وی چندان دوام نیافت و در جهان اسلام فراموش شد، تا این که در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب با شدت

بیشتری دنبال شد و جدای از حوزه نظری، در حوزه عمل نیز بروز یافت و جان و مال و ناموس مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت را لگدمال کرد.
(ص 309)

6. فرق کلامی اهل سنت و مفهوم ایمان

با توجه به آن چه بیان شد، بیش تر مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که عمل جزء ایمان نیست و از صفات کمال [41] و یا فروع ایمان [42] شمرده می شود.
-1-6 اشاعره

اشاعره به پی روی از رهبر خود - ابوالحسن اشعری- ایمان را به « تصدیق بالجنان » [43] معنی کرده اد. آنان در معنی اصطلاحی ایمان، بیش تر به همان معنی لغوی نظر داشته اند.
به گفته ی اشعری:

« اگر گفته شود: ایمان به خدا در نزد شما چیست، در پاسخ می گوئیم: ایمان، تصدیق خداوند است و تمامی اهل لغتی که قرآن به آن زبان نازل شده است، بر این معنی اجماع کرده اند. .. بنابراین، همنگامی که گفته می شود: فلانی به عذاب قبر و شفاعت ایمان دارد، مراد این است که این امور را تصدیق می کند. ... ». [44]

شهرستانی که خود بر مکتب اشعری است، در ترسیم عقیده ی اشعری می گوید:
« اشعری معتقد است، ایمان تصدیق به قلب است؛ [45] اما گفتن به زبان و عمل به ارکان، از فروع ایمان است. کسیکه قلباً به توحید خداوند اقرار کند و با قلب، رسالت پیامبران را تصدیق نماید، ایمانش درست است و اگر بر این حال از دنیا برود، با ایمان از دنیا رفته است و از ایمان خارج نمی شود، مگر با انکار یکی از این موارد ». [46]
(ص 310)

چنان که می بینیم، اشعری در تعریف ایمان، صرفاً تصدیق به قلب را بیان می کند و اقرار به زبان را ذکر نمی کند. ابن فورک - از علمای اشعری - در پاسخ به این انتقاد می گوید:
« ... اشعری می گفت که ایمان، تصدیق به قلب است این اعتقاد انسانی است که در آن چه به آن ایمان دارد، صداقت دارد؛ اما اگر اقرار به زبان بدون تصدیق قلبی باشد، ایمان نیست و به همین سبب، به منافق، مؤمن گفته نمی شود » [47]. و [48]
باقلانی از عالمان بزرگ اشعری نیز در تعاریف ایمان که به نوعی پاسخ به پرسش بالاست، می گوید:

« حقیقت ایمان، تصدیق است و محل تصدیق، قلب است. به این معنی که در قلب تصدیق کند که خداوند واحد است، پیامبر حق است و تمامی آن چه پیامبر آورده، حق است؛ و آن چه بر زبان می آید (که به آن اقرار گفته می شود) و آن چه توسط اعضای بدن انجام می شود (که به آن عمل می گویند)، همه آینه ی چیزی است که در قلب وجود دارد و دلیل آن است. [49]
در قرآن مجید نیز آیاتی وجود دارد که محل ایمان را قلب معرفی می کنند؛ مانند:
« قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » (حجرات / 14)

« اعراب [بر تو منت گذارده و] گفتند: ما [بی جنگ و نزاع] ایمان آوردیم. بگو: شما که ایمانتان [از زبان] به قلب وارد شده است، به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید: ما اسلام آوردیم [و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم]».

« أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » (مجادله / 22) « آنان کسانی هستند که ایمان در قلبشان استوار گردیده است ».

(ص 311) البته هر چند کسی که در قلب خود ایمان دارد، معمولاً به زبان نیز اقرار می کند، اما همان گونه که از قول خواجه نقل شد، گاه تصدیق به قلب وجود دارد، اما اقرار به زبان نیست؛ زیرا ممکن است برخی به سبب لجاجت و عناد، از اقرار به ایمان خودداری کنند. به همین دلیل، معمولاً در تعریف ایمان، تصدیق به قلب و اقرار به زبان آمده است. اشعری نیز مسلماً اقرار به زبان را قبول داشته است، اما چنان که باقلانی می گوید: اگر در قلب ایمان باشد و صداقت در آن وجود داشته باشد، ناگزیر زبان و جوارح انسان آن را تصدیق خواهند کرد.

2-6- ماتریدیه

ابومنصور ماتریدی، یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت، ایمان را تصدیق قلبی معنی می کند و برخی از ماتریدیان نیز ایمان را به اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنی کرده اند. ابومنصور ماتریدی در کتاب « التوحید »، ابتدا به تفصیل به ابطال نظریه ی « ایمان فقط به اقرار زبان است » می پردازد و سپس دلایلی را برای اثبات نظریه ی خود (ایمان، تصدیق قلبی است) ارائه می کند که برخی عبارتند از: معنی لغوی ایمان همان تصدیق است. ضد ایمان، کفر است و کفر نیز به معنی تکذیب است. پس معنی اصطلاحی ایمان، تصدیق است. خداوند میان ایمان و اعمال فرق گذاشته است؛ چنان که در آیات پیشین ذکر شد. خداوند به مؤمنان ابتدا با واژه ی ایمان خطاب کرده و سپس آنان را به انجام اعمال دستور داده است و این دلالت بر جدایی ایمان از عمل دارد و .. [50] (ص 312)

3-6- طحاویه

ابوجعفر طحاوی یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت است و بر کتاب وی با نام « عقیده ی طحاویه » شرح های بسیاری نوشته شده و جالب آن که بسیاری از این شروح، به دست وهابیان نگاشته شده است و امروزه در حوزه های علمیه ی آن ها تدریس می شود. از آن جا که وهابیان دیدگاه های ابوجعفر طحاوی را مطابق اندیشه های خود ندیده اند، همواره به توجیه و تأویل سخنان وی روی آورده اند. از آن جمله، معنی ایمان است که طحاوی صراحتاً می گوید:

« و الإیمان هو الإقرار باللسان و التصدیق بالجنان »؛ [51]

« ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است ».

وهابیان در شرح این جمله ی طحاوی، توجیهاات فراوانی آورده اند و برخی از آنان که نتوانسته اند، این جمله ی صریح وی را توجیه کنند، ادعا کرده اند که وی در این مورد اشتباه کرده است. [52]

به طور خلاصه، با توجه به آن چه گفته شد، در تاریخ اسلام سه انحراف مهم در تعریف اصطلاحی ایمان دیده می شود: خوارج (تلازم ایمان و عمل)؛ مرجئه (عدم تلازم میان ایمان و عمل) و معتزله (منزلة بین المنزلتین). همه ی این دیدگاه ها نیز به سبب مغایرت با اندیشه ی اسلامی، از میان رفته اند.

در این میان، مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت، بر این عقیده اند که عمل، خارج از ایمان است و ایمان به معنی تصدیق قلبی و اقرار به زبان است. نتیجه ی چنین برداشتی، این واقعیت است که مرتکب گناه - حتی گناه کبیره - چنان چه به قلب و زبان ایمان داشته باشد، کافر نیست و نمی توان حکم کافر را بر وی جاری کرد.

[1]. [2]. . 1 . [3]. « » . 1 . [4]. « » 3 116 . [5]. «

« » « » . [6]. « » . « (10/) . [7]. « » 7508 1852 « » 3

2110 « » . [8]. « » 3 148147 . [9]. « » 1 163 164 . [10]. « » 354353 . [11].

[12]. 354 . [12]. « » 7 312 . « » 79 « » 63 « » 14 404 ..

[13]. « » 5 156 157 . [14]. 12 268 . [15]. « » 209 211 . [16]. 225

.271209 1 « » : . [19].311 « » . [18]. (15 /) . « () » . [17].226
 » : . « » . [22].11 1 : . [21].10 1 : . [20]
 . « » . [26].216 . [25].215 6 . [24].216215 8 « » . [23].307 11 « » . «
 .24 9 192 174 4 « » . [28].276 12 « » » 243242 1 « » 586 584 « » : . [27]
 « » 165 5 « » . [32]. « » . [31].241 17 « » . [30].629 628 « » . [29]
 363 4 479478 8 » 92 27 : . [34].244 3 296 2 « » . [33].98 14 101 100 13
 « » : . [36]. . [35].341 « » 511 3 « » 220 219 7
 . [38].475 474 1 « » 268267 17 264 28 » : . [37].174 5 « » 262261 28
 » . [41]. (450 2 :) . [40].591 . [39].
 1 « » . [46]. « » . [45].154 « » . [44]. [43].101 1 « » . [42].2423 «
 » . [51].379 373 « » . [50].55 « » . [49].152 « » . [48]. . [47].101
 .336 331 « « » : . [52].331 «